



مصاحبه با نادین گوردیمر

کتی بولیک

○ هاشم بناپور

نادین گوردیمر از مهمترین نویسندگان آفریقای جنوبی است که در سال ۱۹۹۱ برنده جایزه نوبل ادبیات شد. در داستان‌های گوردیمر به موضوعاتی نظیر تبعید، از خود بیگانگی و تبعیض نژادی برمی‌خوریم. از سویی در آثار وی تفاوت ظریف بین صداقت و راستی را می‌توان دید. از سوی دیگر، رمان‌های گوردیمر افشاگر تناقضاتی است که زندگی را شکل می‌دهند. از این‌رو، زندگانی از دیدگاه وی صرفاً در آرتاید رادیکالی خلاصه نمی‌شود.

مصاحبه‌ی زیر را کتی بولیک (Katie Bolick) در سال ۲۰۰۰ با وی انجام داده است. در این گفتگو گوردیمر به‌آهات مسایل ادبی پاسخ می‌دهد.

● شما به سخنی از ساتیاجیت رای^(۱) فیلم‌ساز و نویسنده استناد کرده‌اید که گفته است: «وجود موضوع‌های بنیادی در جزئیات بسیار ریز اهمیت دارد که با کمک آن‌ها می‌توان پرده از موضوعات وسیع‌تری برداشت». توجه به جزئیات و تفاوت‌های ظریف بین آن‌ها در اصول داستان شما تاثیر می‌گذارد. آیا شما به‌طور طبیعی به این نکته رسیده‌اید؟

□ به نظر من، این سخن ساتیاجی از عالی‌ترین کلمات قصاری است که تا به حال شنیده‌ام؛ یعنی هر نویسنده‌ای باید در هدف‌های خود آن را منظور کند. یافتن جوهر، همان چیزی است که می‌بایست به دنبال آن باشید - اگر شیئی را وصف می‌کنید، اصل، جزئیات آن است - ضرورتی ندارد که سیاهه‌ای از هر چیزی که در اتاق یا در چشم اندازه‌است - بنویسید - نه فی‌الواقع به آن اصل و جوهر باید توجه کنید. همین‌امر، درباره‌ی کاراکترهایی که می‌آفرینند نیز صادق است. شما به زبان کاراکترهای تان حرف می‌زنید. چیزی به نام ناتورالیسم در دیالوگ وجود ندارد، حتی در کتاب‌هایی که نویسندگان ناتورالیست در قرن نوزدهم نوشته‌اند نیز، به این موضوع بر نمی‌خوریم. همواره این حس انتخاب را می‌توان یافت؛ یعنی جست‌وجو برای یافتن موضوع باشیئی عالی. البته یافتن موضوع یاسوژه هم به این سادگی‌ها نیست. اکثر نویسندگان به این مساله توجه نمی‌کنند که لازم است کُنه آن چه راعوام الناس می‌گویند دریابند، تا به این شیوه بتوانند آن چه را گفته شده، به‌طور کامل و دقیق منتقل کنند. این کار مهارت بسیار مهمی است و همان چیزی است که به نویسنده کمک می‌کند تا موجز بنویسد و همین اساس کار من است.

● شما اغلب در رمان‌های جدیدتان سبک غنایی را کنار گذاشته‌اید، در حالی که این سبک مشخصه‌ی داستان‌ها و رمان‌های شماست. این‌طور نیست؟

□ بله، درست می‌فرمایید. به نظر من، عموماً سبک غنایی به نوشته‌های اولیه‌ی هر فرد تعلق دارد؛ یعنی پیش از آن که قدرت روایت کاملاً نظور یافته باشد، هر چه شخص بیشتر به جوهر اشیا نزدیک و عمیق‌تر می‌شود آرایش کلام را کنار می‌گذارد. البته، این موضوع در باب شاعران صدق نمی‌کند. اغلب در سرتاسر دوران نویسندگی خود به سبک غنایی می‌نویسند، اما این تفسیر دلالت بر نوع نوشتار شخصی خود من دارد.

● در دوره‌ی خودتان، چگونه با پارادوکس نوشتن در باب آسیب‌های استعمارگرایی‌ی استعمارگران در زبان کنار آمدید؟

□ همان‌طور که می‌دانید، این مساله برمی‌گردد به برهان دو وجهی گاندی. او نخستین کسی بود که گفت: «طنز روزگار این است که آدمی با

امپریالیسم بریتانیا با توسل به زبان امپریالیسم بریتانیا مبارزه می‌کند». اما در مورد خودم، کاملاً قضیه فرق می‌کرد. در آفریقای جنوبی انگلیسی صحبت می‌کنیم - نویسندگان همنای من و سیاهان که بزرگ‌ترین قربانیان استعمارگرایی بوده‌اند با همان زبان انگلیسی حرف می‌زنند. اگرچه زبان‌شان آفریقای است انگلیسی را برمی‌گزینند. به نظر من، زمانی که به زبانی مسلط می‌شوید، فی‌الواقع آن زبان دیگر به شما تعلق دارد. آن زبان می‌تواند بر ضد خودتان به کار گرفته شود، امامی‌توانید خودتان را رها کنید و از آن زبان چون نویسندگان سیاه سودجوید - شما می‌توانید به آن زبان حرف بزنید و از آن نهایت استفاده را ببرید.

● داستان کوتاه شما، یعنی «اختلاف نسل‌ها»^(۲) درباره‌ی خیانت در زناشویی است. شما اغلب در باب همین موضوع و دیگر صور خیانت فردی نوشته‌اید. درباره‌ی این طرح‌ها که به شما تحمیل می‌شود چه نظری دارید؟

□ خیانت در پیرامون ما صورت می‌گیرد و بر مبنای تجربه‌ی شخصی خود، دریافته‌ام که دلایل خیانت، یعنی اغراض و انگیزه‌های آن متفاوت است. خیانت سیاسی وجود دارد که البته من در باب آن نوشته‌ام و خیانت فردی هم هست و پاره‌ای اوقات، وقتی مردم در فضایی پرتنش زندگی می‌کنند، خیانت فردی و سیاسی با هم آمیخته می‌شوند.

در آفریقای جنوبی زمانی این چنین بود؛ یعنی در دوره‌ای طولانی، در طی بدترین ایام تبعیض نژادی که خیانت موضوع واقعی زندگی ما بود. اغلب وقتی در حلقه‌ی خاصی سخن می‌گوئید و کاملاً حس خاصی دارید که می‌توانید هر چیزی که به ذهن‌تان می‌رسد بگوئید، معلوم است که کسی هم هست که ممکن است زیر فشار شکنجه به شما خیانت کند یا ممکن است کسی واقعاً جاسوس باشد یا مزدبگیر شاخه‌ای از پلیس مخفی. ما می‌بایست خود را از خیانت دیگران و خودمان حفظ کنیم.

● شما نوشته‌اید که در مفهوم خاصی نویسنده‌ها سوژه‌ی خودانتخاب می‌شود؛ سوژه‌ی نویسنده ممکن است خود آگاهی دوره‌ای باشد که در آن زندگی می‌کند. چگونه نویسنده‌ها این سوژه که از نظر من، موضوع اساسی تعهد است رابطه برقرار می‌کنند: «نقش نویسنده‌ای که سوژه، یعنی خود آگاهی دوران خود را ندارد چیست؟»

□ مردم اغلب با تلقی این تعهد به منزله‌ی موضوعی کاملاً سیاسی مرتکب اشتباه می‌شوند. هر نویسنده‌ی متعهد می‌باید بکوشد تا به زندگی معنی دهد. از این‌رو، اول از همه تعهد وجود دارد؛ یعنی تعهد نسبت به صداقت و حتی المقدور اراده‌ی دستیابی به عمق اشیا و نیز بیرون کشیدن پاره‌ی کوچکی از حقیقتی که

نویسنده می‌تواند با توانایی خود آن را بیان کند. اگر نویسندگانی از خود آگاهی دوران خود برخوردار نباشد فی الواقع مرده‌ای متحرک است. ● ظاهراً نقش ما هم در مقام‌رمان‌نویس و هم فعال [سیاسی]، بایبشتی عام آمیخته شده است. شما در مورد این نقش دو گانه چه فکر می‌کنید؟ □ رک و پوست کنده بگویم، برای هر نویسنده این امر، کسالت‌بار است. این بیش یا از فقدان معرفت داستانی من، یا از آزادی اخلاق‌گرایانه، یا از امیال خوانندگان نشأت می‌گیرد.

فی الواقع انسان‌ها کتاب‌های خود را در آینده می‌خوانند. کتاب‌های دیگر مردمان می‌بینند و می‌خوانند. پاره‌ای از خوانندگان از من می‌خواهند آن‌چه را از دست داده‌اند یا در زندگی خود از آن محروم بوده‌اند به تصویر دریاورم. آنان گمان می‌کنند آن‌چه می‌بایست انجام دهند، همان چیزی است که اگر من در شرایط آنان بودم انجام می‌دادم. پاره‌ای از منتقدان رمان اخیر من با نام اسلحه‌ی خانگی^(۲) آن را در مقام بهترین‌ها معرفی کرده‌اند. آیا رابطه‌ی بین والدین و فرزندان نیز همین‌طور است؟ در باب تعهدات عاشقانه بین مردمی که همدیگر را دوست دارند و عشق خود را بر زبان می‌آورند چه فکر می‌کنید؟ این‌ها ابتدا به منزله‌ی مضامین اصلی کتاب تلقی نشده‌است. اگر ماجرای کتاب در کشوری خاص روی می‌دهد که در آن جامعه‌ی سیاسی وحشتناکی درباره‌ی تبعیض نژادی وجود داشته‌است، به محض این‌که بنده‌ی خدایی یافت شود که رنگ پوستش متفاوت باشد، دیگران آن موقع چنان رفتاری می‌کنند که انگار کتاب درباره‌ی آن شخص نوشته شده است. ممکن است از لحاظ روش نارسایی‌هایی در کارم دیده شود - من همواره نخستین کسی هستم که از آن نقض‌باخبر می‌شوم که کجای کار خوب است و کجای کار می‌لنگد، اما می‌دانم که در این مورد، نبود بیش در خواننده را هم باید در نظر داشت. مطالعه‌ی خواننده صرفاً به مطالبی که در کتاب هست محدود نمی‌شود.

● آیا می‌توانید درباره‌ی نسبت آن‌چه شما کشمکش اجتماعی و اخلاقی می‌بینید صحبت کنید؟

□ دیگران، در این باب هم سوءتفاهم‌های بسیاری وجود دارد. بر مبنای ایده‌های خاص، خلاقیت از کشمکش اجتماعی زاییده می‌شود. در چنین مواقعی وقتی تحت فشارید بهتر می‌نویسید. به نظر من، در این جا با نوع بسیار مشکوکی از قضاوت مواجهیم. وقتی به تجربه‌ی خودم از زندگی در دوره‌ی کشمکش‌های مهم می‌نگرم - و آن‌چه را که در آن تردید می‌بینم - حس می‌کنم بسیاری از نوشته‌ها و حتی پاره‌ای از نمایشنامه‌ها چیزی بیشتر از شعار نیستند. در این مورد در جهان کنونی شعار بهترین مثال است، اما شعار

بی‌محتوا همواره با محدودیت‌های شعاری همراه است. چنان‌که در آن حدود به‌رغم ترکیب فوق‌العاده‌ی تناقضات و انگیزه‌هایی که همه‌ی انسان‌ها دارند، هر کسی در جمع خود به اصطلاح فرشته‌است و مابقی ابلیس.

از این رو، از نظرگاه من، این وضعیت تنازعی بیشتر به جای این‌که نوشته‌ی خلاق بیافریند، گواهی و مدرک تولید می‌کند. اما البته در همان زمان سبب آفرینش شاهکارهای خارق‌العاده‌ای هم می‌شود. فی‌المثل، ما تولستی راداریم که به وضعیت تنازعاتی چون جنگ‌های ناپلئون می‌نگرد و این مساله را به بهترین وجه در رمان جنگ و صلح می‌نویسد. سؤال شما واقعاً دشوار است. می‌توان ساعت‌ها درباره‌ی آن بحث کرد. اکنون این پرسش کاملاً در افریقای جنوبی هم مطرح شده است. مردم در این جامعه به ما می‌گویند: «حالا که دیگر از تبعیض نژادی خبری نیست، شما درباره‌ی چه چیزی می‌نویسید؟» زندگی با تبعیض نژادی پایان نیافته‌است. اگرچه الحمدولله تبعیض نژادی از بین رفته است، اما درباره‌ی آن‌چه بعداً اتفاق می‌افتد چه می‌اندیشید؟ چه تغییری صورت گرفته است؟ همدی این‌ها هیجان‌انگیز است؟ هنوز این موضوع وجود دارد که مردم باید در چیزی فاجعه‌آمیز گرفتار شوند تا بتوانند چیزی در باب ارزش واقعی آن بنویسند. به گمان من، کسی نویسنده‌ی واقعی است که بتوان هر چیزی، حتی مرگ نوله‌سگ یا قناری را بسیار پر مفهوم بنویسد.

● برای شما در مقام نویسنده و عضو فعال جامعه، گذر از فراسوی تبعیض نژادی در افریقای جنوبی چگونه بوده است؟

□ من همواره این دو پیشه را تفکیک می‌کنم. اول از همه، من نویسنده‌ام و اولین تشخیص در همین قلمرو است؛ زیرا، نویسندگی تنها راهی است که می‌توانم خودم را به جامعه عرضه کنم. حتی المقدور نوشتن، بهترین شیوه‌ی خدمت به جامعه است. چه این امر، در دوران کشمکش و نزاع باشد، چه پس از آن.

گفته شده است که پایان به این معنی است که همه‌ی نویسندگان، بیش از پیش، آزاد و رها شده‌اند. این امر حتی شامل نویسندگانی مثل خودم هم می‌شود که دقیقاً آن‌چه را می‌خواستیم و به آن چه معتقد بودیم می‌نوشتیم؛ چه نوشته‌هایم را توقیف می‌کردند چه نمی‌کردند. اما گمان می‌کنم تاثیری طبیعی در نویسندگان جوانی داشتیم که اعتماد به نفس نوشتن در دورانی که نزاع بر سر تبعیض نژادی بود نداشتند. پایان تبعیض نژادی، فشار بر روی نویسندگان درباره‌ی موضوع‌های خاص را کاست. زیرا اگرچه ما انقلاب ضد تبعیض نژادی رسمی نداشته‌ایم که برای ما تعیین تکلیف‌کننده برای نداشتن، چه چیز درست است و چه چیز

نادرست. منظورم این است که این کار قدیمی رعیت‌ها و فرشتگان هنوز هم وجود دارد. اگرچه نویسندگان، خاصه نویسندگان سیاه‌پوست به نحوی از انحا از نوشتن در باب کودکی یادلواپسی‌های آن دوران دل‌سرد شده بودند.

نوشتن درباره‌ی سرخوردگی‌های شخصی و درام‌هایی که گاه‌گاهی کاری به کار تبعیض نژادی ندارد - یا صرفاً ارتباط محسوسی با آن دارد - به نظر می‌آمده اگرچه در وضعیت تبعیض نژادی بود که اغلب روابط شخصی مردم تعیین می‌شد. عقیده‌ی من و نه تنها من، بلکه هر کس که درباره‌ی تبعیض نژادی نوشته است، تحت تاثیر محدودیت‌ها و تنگناهای قوانینی بود که همه‌ی ما از آن متأثر شده بودیم. حتی آنان که محدودیت‌ها را بر دیگران تحمیل می‌کردند، برای تطوّر، در احساس و عشق خود تردید می‌کردند. همچنان که در مورد فعال بودن هم، مسائل بسیاری در جهت متفاوتی پیش می‌رفت. آن‌چه مشکل بود و خطر خاصی داشت به مظاهر انداختن خود بود. اما به نظر من، از این‌ها گذشته هر کس تکلیفی دارد فی الواقع هر کسی این‌گرایش را دارد که بخشی از تغییر ساختار جامعه‌ای باشد که این معضلات را یک جا در راهی قرار دهد که ما همه قبلاً گفته‌ایم و می‌خواستیم بر آن روال باشد. از این رو، من نیز اکنون برای این مورد مسوولیتی حس می‌کنم.

● در بخشی از رمان جنگل خوانده‌ام که بیداری مطالعه‌ی آثار رمان‌نویس آمریکایی سینکلر آرتین بوده است. آیا به کارگیری شیوه‌هایی مشابه این نویسندگان افریقای جنوبی که کمتر از شما مشهورند می‌توانند بر خوانندگان آمریکای شمالی تاثیر بگذارند؟

□ این سؤال که ادبیات چگونه می‌تواند بر مردم تاثیر بگذارد، بسیار سؤال جالب اما پاسخ به آن بسیار مشکل است. به نظر من، نویسندگان متأخر بیشتر از آن‌چه واقعا وانمود می‌کنند، تاثیر می‌پذیرند. این تغییرات در ادراک مردمان و عامل این تغییرها در سیاست‌های دولت‌هاست. فی‌المثل، آلبر کامو و ژان پل سارتر در فرانسه و هاینریش بل و گونتر گراس در آلمان را می‌توان نام برد. دیگران چه؟ گمان نمی‌کنم که نویسندگان بزرگ آمریکا در سیاست آمریکا تاثیرگذار بوده‌اند. خوب، ویلیام فاکنر که چنین تاثیری نداشت. حتی به نظر من نویسندگان بریتانیایی هم واقعا این نوع تاثیر فعال را نداشته‌اند. نویسندگان، بسیار آرام آرام تاثیر می‌گذارند.

دلم می‌خواهد به نویسندگان و هنرمندان کشور خودم اعتباری بدهم. اطلاعات بسیاری در باب قوانین تبعیض نژادی و نیز درباره‌ی بحران در دست داریم. شورش‌ها راز تلویزیون نشان می‌دادند و می‌دیدید که مردم کشته می‌شوند. اما

شما که خارج از گود هستی چیزی فراتر از تیرهایی که برای شما می خوانند یا گفته می شود و نیز بیشتر از آن چه تلویزیون نشان می دهد، نمی بینید. نمی دانید زندگی پیش از شورش چگونه بود و حتا آگاه نیستید که پس از آن چه اتفاقی افتاد، واقعا نمی دانید وقتی سیاه پوستان افریقای جنوبی اجساد عزیزان خودشان را دیدند چه حالی به آنان دست داد. شیوه های درک مردمان بیگانه در باب زندگانی معمولی افریقای جنوبی از داستان ونیز از تئاتر سرچشمه گرفته است، زیرا تئاتر یا به ساحت های دیگر دنیا رخنه می کند یا تمایل به کشف بقیه ی جهان دارد. از این رو، نویسندگان فروتن، سلاح کشمکش های آزادی بودند، چون آنان کاری کردند که جهانیان درکی فراسوی تیرها و عناوین نوشتارها داشته باشند؛ و چگونه زیستن مردم در زیر سلطه ی تبعیض نژادی را بفهمند.

● به نظر شما، اینترنت چه تأثیری در ادبیات خواهد گذاشت؟

□ تنها دو درصد مردم قاره ی افریقا کامپیوتر دارند. پس، اگر در آینده، ادبیات در اینترنت عرضه شود، ظاهرا جالب نخواهد بود؟ اما آدمی نمی تواند به پیشرفت ارتباطات و هدف های مهم پشت کند. اما چگونه می توان از مفهوم فرهنگ جهانی حرف زد زمانی که تنها ۲٪ مردم قاره ی ما به کامپیوتر دسترسی دارند (باید بیفزاییم که منظورم از ۲٪ مردم کشور خودم است، زیرا تصادفا کشور ما بسیار پیشرفته است!)

از این رو، گمان می کنم که نبرد کلمه بر ضد خیال ضروری است. البته، کلمات در اینترنت و تلویزیون هم هست. منظورم کلمه در مفهوم واژه ی نوشته شده روی کاغذ است که می تواند شما را به هر جایی برود به تامل و ادارتان کند - و می توانید صفحه ی کتاب را برگردانید و دیگر بار به آن نظری بیفکنید - این همان چیزی است که کتاب می تواند به مردم بدهد و هیچ کدام از رسانه های جمعی از عهده ی آن بر نمی آید. آیا شما برای دستیابی به کلام نیازی به ماشین گران قیمت دارید؟ آیا نیازی به الکتریسیته دارید؟ صرفا به کتابخانه نیاز دارید. بله، به کتابخانه می روید و کتابی برمی گزینید و بعدر جا دل تان خواست می توانید بنشینید؛ چه در روی چمن و چه حناروی تخت دراز بکشید. کتاب، بسیار قابل حمل و در دسترس است و فی الواقع صورت بلا فصل فرهنگ، اطلاعات و روشنگری است. روشنگری مهمترین بخش هر چیز است.

● شما بارها نوشته اید که به توانایی ادبیات در «بازسازی توانش جنبه ی انسانی و التیام بخشیدن به احساس بیگانگی» اعتقاد دارید. نظرتان درباره ی جایگاه حاکم ادبیات در مدارس افریقای جنوبی و امریکای شمالی و جاهای دیگر چیست؟

□ نبود مطالعه - و این که به کودکان لذت مطالعه را نچشاندند - این مساله به علت جایگزینی تصویر به جای کلام است. این امر به سایر حوزه های ادراک و لذت زندگی بسط می یابد. کودکان را می بینید که روی تیمکت می نشینند و با وجود دریا و شن و ماسه، بازی های کامپیوتری را ترجیح می دهند.

البته در کشور من و در بخش وسیعی از قاره ی افریقا و بخش های گسترده ای از امریکای لاتین، هنوز معضل بیسوادی بیشتر مردم بیدامی کند. در دوران تبعیض نژادی، کانون نویسندگان ما به تحقیق درباره ی مدارس بخش های پر جمعیت کشور پرداختند، اگرچه کتابخانه ی مدرسه ی سیاهان آن جا - مدارس تفکیک شده بودند - گنجه یا قفسه ای پر از گرد و خاک بود و می بایست از معلم می خواستید تا در آن گنجه را باز کند، علی الظاهر کتاب ها در دسترس کودکانی که می خواستند چیزی بدانند، نبود. در قفسه، کتاب هایی از نوع چگونه... شروع کنم، خود آموز حسابداری یا چگونه دو چرخه تان را تعمیر کنید بود اما ادا خبری از ادبیات تخیلی نبود. صرفا مطالعه ی این نوع کتاب ها برای کودکان تجویز می شد و کتابی نبود که مطالعه ی آن لذت بخش باشد. مطالعه حس لذت جویی آدمی را ارضا نمی کند و در شهرک های سیاه پوست نشین و البته در مناطق بومی، اثری از کتابخانه نبود. حرفیست سال پیش بود که - تصور کنید در سرتاسر تاریخ ما - برای نخستین بار تبعیض نژادی را لغو کردند و سیاه پوستان به کتابخانه های شهرهایی که در آنها مقیم بودند، راه یافتند. به نظر من، اساس این است که بایستی به کودکان فرصت مطالعه داده شود، تا لذت آن را بچشند.

● در مجموع مقالات متاخرتان یعنی در زیستن در امید و تاریخ چنین آورده اید، تامل در باب این که من چگونه به قرنی که در آن زیسته ام می نگرم. «در شروع قرن جدید دل نگرانی های شما چیست؟»

□ آن چه بیشتر از همه ذهن را به خود مشغول کرده ۱/۳ میلیارد انسانی است که در دنیای ما در فقر و فلاکت زندگی می کنند. این امر البته شامل آن گونه فقری نیست که هر کس بتواند تصورش را بکند. فقر تنها گرسنه بودن نیست، بلکه نداشتن سواد بسیار مهم و محرومیت اساسی انسان است. واقعا این طور است. بی سوادان نه تنها در هر نوع کاری که می توانند انجام دهند بسیار کم هوش اند، بلکه آنان از آن چه ما داریم درباره اش صحبت می کنیم، یعنی از لذایذ عقلانی نیز محروم شده اند. البته لذایذ عقلانی واقعا بانوشتن واژه ها شروع می شود.

شما چگونه می توانید مساله ی فقر را با توسعه حل کنید؟ کشورهایی باید برای پیشرفت منابع خودشان تغییر کنند؛ یعنی از توسعه ی منابع

طبیعی در زمین گرفته تا تطور منابع عقلی و ذهنی تا آموزش و پرورش. در شرایط خاصی، البته می توان این کار را انجام داد، اما این جا معضل جنگ ها و کشمکش های بی پایان مطرح است. به نظر کوفی آنان، رییس سازمان ملل توسعه ی بدون صلح امکان پذیر و همچنین صلح بدون توسعه ممکن نیست. مساله ی بغرنجی است که واقعا در دل من حک شده است. شما نمی توانید مردمی را که گرفتار جنگ داخلی هستند سر شوق آورید. این رقم ۷۳ میلیارد انسان بسیار فقیر - حتا هنگامی که ما درباره آن صحبت می کنیم - افزوده می شود. اکنون حتا اصطلاح جدیدی وجود دارد: «پناهندگان داخلی». سابق بر این، پناهندگان، مردمانی تلقی می شدند که از کشور خود به اجبار فرار می کردند. اما در این دوره در همه ی جهان درامبراتور روسیه، آنگولا و سیرالئون، این معضل را می بینیم؛ یعنی کسانی که «پناهندگان داخلی» هستند. کاشانه ی آنان با خاک یکسان شده است و به اجبار سرگردانند و اجبارا از یک گوشه ی کشور خودشان به گوشه ای دیگر می روند و خانه، موقعیت ها، مشاغل و مدارس کودکان خود و همه چیز را پشت سر خود رها می کنند. همین معضل اساسی کشور جدید است.

● برای شما چه چیزی اولویت دارد؟

□ فی الواقع هیچ کس نمی تواند بگوید که چه چیز برایش اولویت دارد. اگر نویسنده ای آن چه برای تان اولویت دارد به پایان رساندن کتابی است که می نویسید و بعد در گستره های دیگر به فعالیت می پردازید؛ دیدن این که چگونه جامعه پیشرفت می کند و چگونه برآمده ی جدید راه می گشاید؟ تغییرهای بسیار جالبی خاصه در ساحت آن چه سابق بر این به آن ها امرزبندی های فکری می گفتند، رخ می دهد. آیا بازشناسی فریحه ای که فراموش شده و از مردمی نشات می گیرد که عوام و نیمه روشنفکر تلقی می شوند تطور خواهد یافت؟ مردم کوچه و بازار، زاغه نشین ها و مناطق توسعه نیافته ی جهان در سطحی نازل تر، درباره ی واژه ی جادویی «جهانی شدن» چه می گویند؟ آیا ما با کنترل از دور می توانیم بیشتر بیاموزیم؟ مراد من این است که از این راه درباره ی خودمان و در باب یاران هم درددل و توانایی درونی خودمان کمتر می آموزیم. □

بی نوشت ها

- 1- Satya Jit Ray.
- 2- The Generation Gap.
- 3- The House Gun.